

آیین‌های تشیع*

• دکتر رسول جعفریان**

■ «اسرار الامامة» آینه تشیع ایران در پایان قرن هفتم هجری

کتاب *اسرار الامامة* آخرین یا یکی از آخرین آثار عمادالدین حسن بن علی طبری است، زیرا تاریخ تألیف آن ۶۹۸ است و با توجه به اظهار نظر خود او که در شرایط پیری آن را نگاشته «علو السن» نباید بعد از آن عمر زیادی کرده باشد، گرچه به احتمال زیاد وی دست کم تا سال ۷۰۱ زنده بوده است.

نویسنده مازندرانی بوده و پس از آشوب‌ها و ناامنی‌هایی که در میانه قرن هفتم و به دنبال حملات مغولان به ایران در آن نواحی پدید آمده، به منطقه جبال و به خصوص قم آمده است. وی در سال ۶۷۳ در اصفهان در سایه حمایت‌های بهاءالدین محمد بن محمد جوینی بوده و توانسته است آثاری در دفاع از تشیع در آن خطه بنگارد که از آن جمله مناقب الطاهیرین، کامل در سقیفه، کفایت در امامت و آثاری دیگری است که بنام بهاءالدین محمد تألیف کرده است.

شرح حال وی در جاهای مختلف از جمله مقدمه مناقب الطاهیرین، تحفه الابرار و نیز همین اسرار الامامة آمده است. بنابراین آن مطالب را تکرار نمی‌کنیم و یکسره به سراغ تحلیل کتاب اسرار الامامة می‌رویم. به طور کلی آثار وی و از جمله همین اسرار الامامة یکی از ایستگاه‌های اصلی شناخت عقاید شیعه در گذر تاریخ است.

کتاب *اسرار الامامة* گرچه در باب امامت است، اما در فصول نخستین، و حتی بعدها در لابالای مباحث دیگر، مسائل اعتقادی را هم به اجمال مرور کرده و نکاتی را درباره توحید و نبوت و عدل از

* شماره ۱۰۸ - ۱۰۹، صص ۶۶-۶۰.

** عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دیدگاه مذهب تشیع آورده است. با این حال، این قبیل مباحث، در مقایسه با مبحث امامت، کوتاه است و عمده کار کتاب در باره جنبه‌های تاریخی و حدیثی و کلامی امامت و تفریعات آن است. این کتاب را می‌توان اثری مهم در قرن هفتم هجری تلقی کرد؛ به خصوص که متأثر از مکتب‌های عراقی مانند مکتب نجف و حله نیست و بیشتر محصول فکر شیعیانی است که در خود ایران تربیت شده‌اند. این گروه، متأثر از میراث سنتی شیعه و همزمان آثاری بوده‌اند که آن زمان در دوائر شیعی در ایران رایج بوده است. وی از کتاب *الثاقب فی المناقب* و همین طور *المستترشد فی الامامة طبری* در آثارش استفاده فراوان کرده است. بماند که *مصححان/اسرارالامامه* به کتاب *المستترشد* که همه جا در دسترس است، دست نیافته‌اند تا در تصحیح از آن بهره برند! احتمال ضعیف می‌دهم عماد تصور می‌کرده است که ابن جریر هم سنی است و این هرچند شگفت است اما محتمل است (بنگرید: ص ۲۴۲ که نام وی را در میان منابع سنی می‌آورد). طبعاً می‌توان این احتمال را نپذیرفت. به هر روی، مهم در کتاب *اسرار* آن است که در شناساندن تاریخ شیعه در این دوره و دیدگاه‌های رایج بسیار اهمیت داشته است.

وی در مقدمه، اشاره به تألیف کتاب *کامل* بهایی خود دارد که «قدیماً» آن را تألیف کرده و میان مؤمنان شهرت یافته است. با این حال، زمانی که به ری آمده است یکی از احفاد او از وی خواسته است تا «کتاب فی الامامة» را به فارسی بنویسد، به طوری که دارای «ترتیب غریب» و «ترکیب عجیب» باشد. وی این کار را انجام داده و حاصل آن، کتاب متوسطی با شکلی زیبا و متنی لطیف درآمده، آن گونه که کسی مانند آن تألیف نکرده و دوست و دشمن آن را ستایش کرده‌اند و از آن نسخه گرفته‌اند. آنگاه به ذهنش چنین آمده است تا آن را به عربی درآورد. وی می‌گوید با وجود سن زیادی که داشته و چشمش یاری نمی‌کرده، این کار را به سرانجام رسانده است (۳۰-۲۸). این همان کتاب *اسرار/الامامة* است که خوشبختانه به دست ما رسیده است.

در اینجا قصدمان مرور مطالبی که در کتاب آمده نیست، بلکه کوشش می‌کنیم برخی از نکات مهم تاریخی آن را که دارای اهمیت ویژه است، از آن استخراج کنیم و ارائه دهیم. عماد درباره خودش نیز اطلاعاتی ارائه می‌دهد. از آن جمله اشاره به کتابی است که در مباحث کلامی و به خصوص بحث علم الهی با عنوان «*هنرته الاصول فی تحفته آل الرسول*» نوشته است که در منبع دیگری از آن یاد نشده است (ص ۴۳).

نقل‌های تاریخی شگفت که در منابع دیگر یافت نمی‌شود، در این اثر هم آمده است. مع‌الاسف منابع اصلی برخی از این نقل‌ها و این که از کجا آمده است را نمی‌شناسیم. با این حال، در این اثر مهم‌تر از آن نقل‌های تاریخی، تحلیل‌هایی است که وی در باب رفع برخی از ابهامات دارد. از آن جمله بحثی در باره علت فراوانی سنیان و کمی شیعیان و مجبور شدن آنان به تقیه ارائه کرده است.

وی دلیل آن را برخی از فتاوی رایج در مذاهب فقهی اهل سنت می داند که کار را برای مردم سهل و آسان کرده است. لحن وی در این مباحث، خطابی و در عین حال غیر دقیق است با این حال، اشارات وی روشنگر برخی از نکات مهم در این باب است. برای مثال اشاره به حلال شمردن موسیقی و برخی فتاوی دیگر می تواند به محققان در آن زمینه کمک کند.

به نوشته وی، با این که شیعیان اندک هستند، اما زوار یکسره به زیارت قبور ائمه (ع) رفته و شاهد معجزات فراوان هستند. (ص ۶۴). مهم تر آن است که در این روزگار بسیاری از کفار مسلمان شده و مستقیم مذهب تشیع را می پذیرند، در حالی که عکس آن یعنی سنی شدن یک شیعه رخ نمی دهد (ص ۶۷). شاید اشاره وی به مغولان باشد.

این مطلب را در جای دیگری هم تأکید کرده است که با وجود گرایش عده ای به مذهب تشیع، از شیعیان احدی به مذاهب دیگر نمی گردد (ص ۲۲۰). و جای دیگر می نویسد: ما کسانی را از جمیع ملل و نحل و مذاهب اسلامی می بینیم که دست از ادیان باطل خود بر می دارند و داخل در طریقه علی (ع) می شوند. بر شمار این افراد هر روز افزوده می شود. در روز سقیفه، تنها هفده نفر با علی (ع) بودند اما اکنون هزاران هزار از بلاد و قرای مختلف هستند. ما نشیده ایم که بگویند فلانی متشیع بود و سنی شد بلکه می بینیم که عالمیان متسنن بودند و شیعه گشتند (لا نجد أحدا يقول: ان فلاناً متشيعاً ثم تسنن، بل نجد العالمين أنهم كانوا متسنين ثم تشيعوا). (ص ۲۴۷). همین مطلب به نوعی دیگر باز تکرار شده است (ص ۲۴۸). با این حال، در ادامه می نویسد: من در دو فرقه اسلام تتبع کردم، دیدم که شیعه در اقلیت و سنت در اکثریت است، و حال آن که خدا در جای جای قرآن از «اکثریت» بد گفته است؛ اینجا بود که «عرفت أن الحق مع الشيعة». (۲۵۶-۲۵۷). خداوند فرموده است که جهنم را پر خواهد کرد و روشن است که شیعه ای که اقلیت است مصداق این پر شدن نخواهد بود (ص ۳۰۷).

به نظر وی جالب است که شیعیان که عَشْر عشیر اعداء هستند، اما این چنین برابر آنان مقاومت و محاجّه می کنند و هر روز هم بر شمار آنان افزوده می شود. به علاوه، هزاران مدّاح هستند که مناقب امامان را در قالب نظم و نثر می خوانند آن هم در حضور سلاطین و ملوک و بازارها و از این راه کسب معیشت کرده و معظم و مکرم هستند و دشمن هم قادر به دفع آنان نیست (ص ۶۸-۶۹). علمای شیعه هم یکسره کتاب می نویسند و من هم امیدوارم که کتابم بتواند تمامی آنچه را که در این فن بدان نیاز است، ارائه کند (ص ۶۹).

وی زین پس، شرح حالی اجمالی برای تک تک معصومان آورده و به خصوص در باره امام زمان (ع) بحث مفصل تری آورده و تلاش کرده تا به پرسش ها و ابهاماتی که در این زمینه هست، پاسخ دهد (ص ۷۰-۸۸). در همین جاست که سال تألیف کتابش را هم آورده و آن را در طرح این

پرسش مطرح کرده است که اگر گفته شود: ممکن نیست کسی از سال ۲۵۵ تا ۶۹۸ زنده بماند و زندگی کند، پاسخش این خواهد بود... (ص ۱۰۱). وی می‌گوید که از دیدگاه ما، حضرت مهدی (ع) به لحاظ تعین و تشخیص مخفی است نه به لحاظ صورت، چرا که او در شکل یکی از علمای امامیه است که همدیگر را می‌بینیم اما به عینه او را نمی‌شناسیم. امام زمان برای ما مثل قطب الرجال برای مخالفان است (ص ۱۰۸).

یکی از ویژگی‌های این اثر، تقریباً همانند آثار دیگر وی، استفاده از کتب فضائل و مناقب، جمع‌آوری علمای سنی شهر اصفهان است. یک نمونه ابوبکر بن مردویه (۴۴۱ م.) است که می‌گوید او شافعی مذهب و اصفهانی^۱ المولد است و از رسول خدا (ص) نقل کرده است که: *خمسهُ منّا معصومون: أنا و علی و فاطمة و الحسن و الحسين* (ع) (ص ۱۲۴). نقل از ابن مردویه در این کتاب فراوان است.

از دیگر منابع وی در این زمینه کتاب *نکت الفصول فی علم الاصول* از ابوالفتوح نجیب الدین اسعد بن ابی الفضائل محمود بن خلف عجلای اصفهانی (م ۶۲۲) است. از این کتاب ۱۴ مورد نقل شده است.

از دیگر مصادر وی تفسیر ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی است که کتابش را که مقتبس از دوازده تفسیر بوده به نام *نزول القرآن فی شأن امیر المؤمنین* نامیده است.

برای مثال عماد یک مورد در باره نزول آیه تطهیر در باره اهل بیت از این افراد نقل می‌کند: صالحانی در مجتبى، ابوالفتوح عجلای در *نکت الفصول*، محمد بن جریر در *المستدرشد*، اصیل الدین قطان در *منتهی المآرب*، و ابوعبدالله دامغانی در *سوق العروس* و ثعلبی در *تفسیرش* (ص ۲۴۲، ۴۰۴-۴۰۵، ۴۰۶-۴۰۷).

سلمان بن عبدالله نهروانی (م ۴۳۹) ساکن اصفهان هم از کسانی است که عماد طبری از او در این کتاب و آثار دیگرش نقل کرده است (ص ۲۷۸).

باور وی به آزار فاطمه زهرا (س) بسیار صریح است و او با تعبیر «ضربهم بالسیاط بنت النبی (ص)» «حتی اسود ذراعها و ماتت علیه» یاد کرده است. به علاوه این که «أخذ علی مبطوشا مكتوفا مُلَبَّبا» هم بر آن افزوده شده است (ص ۱۳۸). وی در این کتاب و آثار دیگرش روی این نکته تأکید می‌ورزد که نام سنی در اصل برگرفته از سنت لعن بر امام علی (ع) است که از زمان معاویه باب کردند نه آن که برگرفته از «سنت محمدیه» باشد. به همین دلیل، وقتی عمر بن عبدالعزیز آن را لغو کرد، صدای اعتراض «رُفِعَت السنته» و «بُذِلَت السنته» به آسمان رفت.

یکی از کتاب‌هایی که چند نوبت از آن نقل شده، کتاب *الفتوح ابن اعثم* است. از نظر عماد طبری، ابن اعثم «ناصبی» بوده و «نصب» از مطاوی کتابش کاملاً آشکار است. (ص ۱۷۱). از دیگر موارد

استعمال ناصبی چنین به دست می‌آید که وی این تعبیر را بر عموم مخالفان اطلاق می‌کند. مبنای این سخن این جمله است که «لایکون الرجل سنياً حتی یُبغض علیاً و لو قدر خردل» (ص ۴۷۸). بنده باید بیفزایم: در روزگار ما اهل سنت غالباً اظهار دوستی اهل بیت (ع) دارند

نکته تازه‌ای که عماد طبری درباره شیعه در حرمین نقل می‌کند این سخن است که مکه حرم خدا و مدینه حرم رسول است و جز افراد غریب، سنی در آنجا نمی‌بینیم. اهالی مکه همه زیدی هستند و اهل مدینه همه اثناعشری‌اند (ص ۱۷۱).

عماد طبری در زمان بهاء‌الدین محمد جوینی (م ۶۷۸)، برای مدتی در اصفهان بوده و تحت حمایت وی آثاری در دفاع از تشیع نوشته است. در اینجا از مناظره‌ای که زمان اقامت در اصفهان با جمعی از علما در امامت داشته یاد کرده است. به عنوان ختم کلام از آنان پرسیده است: اگر صحابه در محله‌ای از این شهر توطن کنند و علی (ع) در محله‌ای دیگر، و در این هنگام رسول (ص) از راه برسد، و منزلی نداشته باشد، در خانه که فرود خواهد آمد. گفتند: در خانه علی (ع). و او خدا را شاکر است که کسی را دوست دارد که رسول در خانه او منزل می‌کند. (ص ۱۷۹). یک مناظره دیگر او در اصفهان چنین بوده است که از سنیان می‌پرسد: اگر پیامبر (ص) در صفین حاضر می‌شد، به سپاه علی می‌پیوست یا با سپاه شام بود. گفتند: با علی. گفت: اگر فرض کنیم که محمد در این شهر می‌آمد و خانه خلغای چهارگانه هم اینجا بود، او به خانه علی و فاطمه می‌رفت یا دیگران؟ گفتند: در خانه فاطمه و علی (۴۲۶). شاید همان مناظره نخست باشد با زبانی دیگر.

وی سخنی هم از انقراض عباسیان می‌گوید (ص ۱۹۲) و در سراسر کتاب بارها آنان را در کنار بنی‌امیه قرار داده از ستم آنان به امامان و علویان سخن می‌گوید. وی جایی از «العباسیة و التیمیة و الامویة» یاد کرده است (ص ۲۱۴). از زیدیه هم خشنود نیست و روش قیام‌گرایانه آنان را که به عنوان «خروج» از آن یاد می‌کند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. این که آنان امامت را به شرط خروج ثابت می‌دانند به نظر او درست نیست، زیرا یک روز ممکن است یک صد علوی قیام کنند و طبعاً بین آنان اختلاف پدید می‌آید. آن وقت میان آنان نبرد می‌شود و الی آخر که مشکل لاینحلی خواهد شد.

به علاوه، چرا علی (ع) زمان خلفا، خروج نکرد؟ آیا آن زمان امام نبود؟

اما اگر کسی بگوید: حسین بن علی خروج کرد و زید هم بدو اقتدا نمود، در آن صورت باید در پاسخ گفت: امام حسین (ع) برای گرفتن امامت قیام نکرد بلکه برای دفع مضرت قیام کرد و این به قتلش منجر شد. مردم او را به اطاعت یک کافر فرا خواندند و او امتناع کرد. بدین ترتیب خروج زید، معصیت و بدعت بوده است. این تحلیل وی درباره هدف امام حسین (ع) از قیام هم که آن را برای «دفع مضرت» می‌داند، جالب است.

به علاوه، اکثریت علمای تابعین از امام باقر (ع) پیروی کردند و جز شروان امت از زید پیروی نکردند. به نظر وی «صبر» از شرایط امامت است و به همین جهت امام علی (ع) ۲۵ سال صبر کرد. کسی که خروج می‌کند «صبر» ندارد (۱۹۳-۱۹۵). پس یکی از شرایط امامت را ندارد. بدین ترتیب وی نشان می‌دهد که اصلاً نظر مساعدی نسبت به زید ندارد.

وی در جای دیگری هم به بحث خروج پرداخته است، آنجا که این پرسش مطرح شده است که چرا علی (ع) قتال را کنار گذاشت. پاسخ این است که خدا از علی شجاع‌تر است اما فرعون و نمرود را آزاد گذاشت. تازه او به یوسف اقتدا کرد یا به موسی آن زمان که در خانه فرعون روزگار را سپری می‌کرد.

به علاوه، خروج سیف مربوط به وقتی است که دشمن «ظاهر العصیان» باشد، آنچنان که معاویه بود. اما در شرایطی که علی (ع) بود، مخالفان بر ظاهر اسلام و شرع بودند و ارتداد پنهان بود. به علاوه مگر شرع اجازه کشتن هر کافری را می‌دهد؟ مگر اهل ذمه نیستند که قتلشان جایز نیست؟ هارون هم که علی به منزله او نزد پیامبر بود، در مقابل «عَبْدَةُ الْعِجَل» جنگ نکرد (۳۲۹).

اما این که مخالفان روز عاشورا اظهار فرح و شادی می‌کنند، مطالبی است که وی در برخی از آثارش به آن پرداخته و در اینجا هم با اشاره به حزن و اندوه رسول (ص) در روز عاشورا می‌نویسد: اما مخالفان در این روز اظهار فرح و شادی کرده، بهترین لباس‌های رنگی خود را می‌پوشند و دست و پا را حنا می‌نهند و مشغول انواع ملاحی و دف زدن و رقص می‌شوند. حتی سنتی گذاشته‌اند که روز عاشورا سوره «إِنَّا فَتَحْنَا» را می‌خوانند، از روی شادی به آن هدف که دولت و پیروزی نصیب یزید شد و توانست عترت رسول و اصحاب را بکشد. در حالی که تردیدی نیست که اگر رسول خدا (ص) در کربلا زنده بود و حضور داشت، در لشکر حسین و از یاوران او بود (ص ۲۲۷).

وی در جای دیگری از همین کتاب هم، از دیار مغرب یاد می‌کند که در شهرهای زیادی در شب عاشورا سر یک الاغ مرده را گرفته آن را سر نیزه می‌کنند و می‌گویند این سر ... است. مردم هم گرد آن جمع می‌شوند و در شب مشعل‌ها روشن کرده و به دف زدن و غنا مشغول می‌شوند و در هر خانه‌ای می‌ایستند و می‌گویند: یا ستی المروؤسة أطمعنا المنطفسة. منطفسه نوعی شیرینی است که در آن شب می‌خورند و شادی می‌کنند و شماتت به قتل حسین می‌کنند و دست و پای را حنا می‌بندند و بهترین لباسشان را می‌پوشند، چنان که در اعیاد و عروسی‌ها چنین کنند. کسی که به این وضع راضی نباشد، سنی حقیقی نیست (ص ۳۷۵). راستش بعید می‌نماید که این اخبار دست کم در این شکل، درست باشد. هر چند اصل جشن گرفتن در عاشورا امری مرسوم میان سنیان بوده و عماد در اخبار، احادیث و حکایات هم شرحی از جشن گرفتن اصفهانی‌ها در عاشورای سال ۶۷۳ دارد.

وی در /سرار فصل شگفتی هم در باره تعظیم و تکریم قبایلی که در کربلا علیه امام حسین ایفای نقش کردند، آورده است. در شام این قبایل مورد احتراماند:

بنو السنان فرزندان کسی که سر امام حسین را بر نیزه‌اش داشت.

بنو الطشت اولاد لعینی که سر حسین را در طشت نهاد و آن را پیش یزید گذاشت.

بنو النعل اولاد کسی که اسب بر جسد امام حسین در کربلا دواند. آنان نعل آن اسب را گرفته پدر به پسر می‌دهد و حلقه‌ای از آن را برای تیمن و تبرک به در خانه آویزان می‌کنند. بنو المکبر اولاد کسی هستند که وقت ورود سر حسین به شام، تکبیر سر داد.

بنو الفرزدجی اولاد کسی هستند که سر حسین را از باب فرزدج حرون وارد شهر کرد.

بنو القضیب اولاد کسی هستند که قضیب برای یزید آورد تا بر دندان حسین بن علی بزند.

بنو الفتح اولاد کسی که عصر روز کشته شدن امام حسین به عنوان بشارت برای یزید سوره «انا فتحنا لک فتحا مبینا» می‌خواند (ص ۳۷۸).

مؤلف سنی و شیعه بودن برخی از مؤلفان را نمی‌داند. برای مثال چند مورد از کتاب /الزینة نقل می‌کند اما نویسنده آن را سنی می‌داند (ص ۲۱۹، ۲۵۰) در حالی که مؤلف این کتاب ابی حاتم احمد بن حمدان رازی و شیعه اسماعیلی است. شگفت آن که مصححان کتاب هم در پاورقی نوشته‌اند به این کتاب دست نیافته‌اند. در جای دیگری از محمد بن سائب یاد کرده و این که همه مفسران بر این باورند که آیه تطهیر در باره علی و فاطمه و حسن و حسین است جز محمد بن سائب. سپس می‌افزاید که محمد بن سائب به فساد اخلاق شهره بوده است. شهر بن حوشب هم که این خبر را از او نقل کرده همان بود که یک گونی آرد از همسایه‌اش دزدید و در دارالقضاء قسم خورد که چنین نکرده اما گونی آرد در خانه‌اش پیدا شد! (ص ۲۴۱).

در باره زیارت قبور امامان (ع) هم می‌نویسد: یکی از کرامات علی و اولادش همین توجه مردم به زیارت آنهاست. شب و روز و تابستان و زمستان هزاران نفر به زیارت آنان می‌روند. در ایام سوگواری برای علی و حسین سیصد هزار بلکه بیشتر در آنجا اجتماع می‌کنند. علما کتاب‌ها در وصف زیارتشان می‌نگارند. همه عالمیان عظمت مزار آنان را می‌بینند، عظمتی که هیچ سلطانی در شرق و غرب ندارد. سال و ماه نمی‌گذرد که عده‌ای از مریض‌ها سر قبر آنان شفا می‌یابند و این مشهور است. این که خداوند این چنین قلب‌ها را برای رفتن به مزار آنان تسخیر کرده امری خارق‌العاده و خود دلیل بر امامت آنان است (ص ۲۴۵).

به باور وی، شیعیان در قیاس با دیگران، پرهیزشان از شراب و زنا مسلم و در اقامه فرایض و عبادات اهتمام دارند. در حالی که مخالفان به عکس‌اند. وی می‌افزاید: من وقتی اجداد را با اجداد آنان مقایسه می‌کنم همین حال را در شرق و غرب می‌بینم و می‌فهمم که آنان باید به من اقتدا کنند

نه من به آنان. امام علی (ع) و فرزندانش حاوی تمام مطالب و مناقب، و همه مثالب و معایب در مخالفان است (ص ۲۵۸).

وی به علوم اهل بیت (ع) از علی و امام صادق (ع) و جهات مختلف آنها یاد کرده و آن را با علوم پیامبران (ع) مقایسه می‌کند. در این میان، برای نویسنده این سطور شگفت است که کمترین اشاره‌ای در این کتاب به بحث تحریف قرآن نیست. با توجه به دیدگاه‌های وی، انتظار می‌رفت که او گرایش تندی در این زمینه داشته باشد، اما آشکار است که وی قرآن را کاملاً به‌دور از تحریف می‌داند.

اما در باره بنی‌عباس، گذشت که نگاه او نسبت به این خاندان بسیار منفی است. وی سلسله عباسیان را یک یک بر می‌شمرد و خاتمه آنان را به دست خان اعظم سعید هلاکو خان می‌داند که همراه با چهارصد هزار از سپاه ترک آمد و با یک صد هزار کنار بغداد لشکرگاه زد. در اینجا با تعبیر «قیل» یعنی گفته شده است (گویی منبع درستی برای آن نمی‌شناسد) می‌گوید: امیر ابوبکر فرزند مستعصم صبح گاهی در محله کرخ بغداد عبور می‌کرد. شنید که کسی بر جمعی از صحابه لعن می‌کند. همان روز به کرخ یورش برد و غارتشان کرد و بچه‌هایشان را اسیر کرد. این خبر به وزیر دارالخلافه محمدبن علقمی که متشیع بود رسید. او از اقدام ابوبکر ناراحت شد و نامه‌ای به خان نوشت و از او خواست تا سپاه خود را حاضر کند. وی نوشت که وی امرا و لشکر را خواهد ترساند و در کارها کوتاهی خواهد کرد. خان عادل نیز حرکت کرد و مستعصم را با چهل عالم کشت و در دریا انداخت و ملک عرب را گرفت. حدیث سماوی یعنی قدسی هم در این باره هست که خدای فرمود: من لشکری دارم که در شرق مسکنشان داده‌ام و نامشان ترک است و قلبشان چون آهن است و به گریه‌کنندگان رحم نخواهند کرد. اینان شجاعان من هستند که به کمک آنان از عاصیانم انتقام می‌گیرم (ص ۳۰۲-۳۰۳).

بحث‌های جالبی در جای جای کتاب مطرح شده است. از جمله بحثی در باره ایمان ابوطالب (۳۵۱)، تعریف بلاد کفر (۳۵۷)، تقیه (۳۵۸)، ایمان پدران انبیاء (۳۶۵)، داستان ازدواج عمر با دختر امام علی (ع) (۳۶۸) و ... در این جا وی تأکید می‌کند که لوط دخترش را به کفار داد در حالی که در اینجا، عمر بر ظاهر اسلام و «راعیاً للاحکام الشرعیه» بود. بنابراین چنین ازدواجی می‌تواند با معیارهای قرآن سازگار باشد.

فصلی به عمر بن عبدالعزیز اختصاص یافته و این که او تلاش کرد تا سنت لعن بر علی (ع) را کنار بگذارد. سپس از مأمون یاد می‌کند که کسی به او گفت که اگر دستور می‌دادی تا معاویه را لعن کنند. گفت معاویه سزاوار نیست تا نامش بر منابر بیاید؛ کاری می‌کنم که اجلاف عرب در کوچه و بازار و محلات و راه‌ها او را لعن کنند (۳۷۷). اشارتی هم به ابن الرأوندی هست و این که یهودی بوده و مسلمان شده و وقت مسلمان شدن به امامت عباس بن عبدالمطلب معتقد شده است (۳۹۴).

ادبیات نگارشی وی هم در عین حال که روان و عالمانه است، اما گاه شکل عوام هم به خود می‌گیرد. وی سپس، به نقل اخباری که در فضائل خلفا روایت شده است می‌پردازد و می‌نویسد که این اخبار، تنها از طریق خود آنان روایت شده و آنان مدعی این قبیل روایاتند و «شهیده ذنبه» (شاهدش دنبش است) و بعد هم با تندی می‌نویسد که این‌ها از مفتریات منافقین است که از فضائل علی (ع) برگرفته به دیگران نسبت داده‌اند «و منارة الاسكندرية و الهرمان - اهرام مصر - فی حرم الکاذب» (ص ۴۲۳-۴۲۴).

وی بارها اشاره دارد که هفده نفر از صحابه در روز سقیفه با امام علی (ع) همراهی کردند و یکی سلمان بود که به اعتراض و به فارسی گفت: بکردی و نکردی و حق میره بکردی (۴۳۲). در باره معنای رافضی و شیعی در این کتاب بارها توضیحاتی ارائه شده که یکی از موارد آن صفحات ۴۵۴-۴۵۷ است. وی می‌نویسد: تردید نیست که شیعی بدون حساب به بهشت می‌رود؛ اما در این که دوستدار اهل بیت (ع) چنین به بهشت رود، جای تأمل است (۴۵۹). یک روایت جالب هم این است که کسی برای احمدبن حنبل خبری در فضیلت امام علی (ع) روایت کرد و احمد بن وی گفت: ناشدتک الله أن تحدث بهذا الحديث قميا، تو به خدا سوگند که مبدا این حدیث را برای قمی روایت کنی (۴۶۸). این خبر دلیل بر شهرت قمی‌ها به تشیع در روزگار او در نیمه اول قرن سوم است. خبر شگفتی از برخورد احمدبن حنبل با موسی بن جعفر (ع) دارد که به نظر می‌رسد به لحاظ زمانی نباید درست باشد (۴۸۲). بخش اخیر این کتاب تلخیص کتاب ملل و نحل شهرستانی است که گهگاه مطالبی در باره برخی از فرق طبعاً از منابع دیگر آمده است. این مطالب گاه حاوی نکات بدیعی است مانند آنچه در باره سبیه یا نصیریه آمده است (۴۸۷-۴۹۰). در جایی در باره معنای «خدا» که نامی است که فارسیان برای الله انتخاب کرده‌اند آن را به «خود او» بر می‌گردانند، یعنی او جز خود او نیست. شعری هم به فارسی می‌آورد:

جهان را بلندی و پستی تویی / ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی (۵۰۸).

این نکته که صریحاً راغب اصفهانی را شیعه امامی می‌خواند جالب توجه است: و الراغب من الشيعة الامامية (۵۱۴).

کتاب در ص ۵۲۱ به اتمام می‌رسد.